

افق‌ها و چشم‌اندازهای رابطه ایران و آمریکا

گفت و گو از علیرضا حقیقی

هفتمین بخش از گفت و گو با دکتر هوشنگ امیراحمدی، استاد دانشگاه راتگرز آمریکا، در پی از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

س: یکی از دلایل عمده منتقدین بهبود رابطه ایران و آمریکا، به ماهیت دولت آمریکا برمی‌گردد. آنها معتقدند تجربه پنجاه ساله رابطه با آمریکا بویژه بعد از کودتای ۱۹۵۳ بخوبی نشان داده است که آمریکا در رابطه با ایران تنها به دنبال اعمال سلطه در تمام زمینه‌هاست و برای این امر نیز شواهد فراوانی ارائه می‌کنند. آنها معتقدند بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز امریکاییها هیچگاه حاضر نشدند واقعیت انقلاب اسلامی را به رسمیت بشناسند و همواره در جستجوی آن بودند که نظام جمهوری اسلامی در ایران را تغییر بدهند و اصولاً ماهیت منافع سلطه‌گرانه آمریکا با جهت‌گیریهای انقلاب اسلامی در ایران و در کل منطقه در تضاد است. بنابراین اگر آمریکا اکنون به دنبال بهبود رابطه است، می‌خواهد نشان بدهد که ایران از مواضع انقلابی خود کوتاه آمده و وجهه انقلابی ایران را خدشه دار کند و این الگوی انقلابی را در جهان اسلام بی‌اعتبار سازد. علاوه بر این، چون منش امریکانمی‌تواند تغییر کند، و ماهیت آمریکا با سلطه درآمیخته و از آن تفکیک‌ناپذیر است، بنابراین بهبود رابطه با آمریکا هیچ مفهومی جز تن دادن به سلطه ندارد و باعث فروریختن عزت و همیت و استقلال ما می‌شود که همه هویت انقلاب از آن نشأت گرفته است. بنابراین علیرغم منافع کوتاه مدتی که ممکن است، انقلاب به دست بیاورد، در درازمدت هویت و منافع استراتژیکی آن در این رابطه به خطر می‌افتد. پاسخ شما به این انتقادات چیست؟

ج: آمریکا یک کشور پیشرفته سرمایه‌داری است که در رابطه با کشورهای دیگر به دنبال دو چیز است: گسترش منافع سرمایه‌داران امریکایی و حفظ منافع ملی آمریکا.

این انگیزه برای گسترش و حفظ منافع، در عمل به جهانی شدن سرمایه‌داری آمریکا و ارزشهای آن منجر شده است. در عین حال، کشورهای که موضوع این گسترش می‌شوند، به یکسان تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند. برخی از این کشورها از ارتباط با آمریکا سود برده‌اند، مثل کره جنوبی و تایوان. در حالیکه خیلی‌ها -- مخصوصاً در پیشرفت کشورهای مسلمان در حال توسعه -- ضرر دیده‌اند، مثل مصر. این که چه شرایطی در این کشورها باید فراهم باشد تا آنها از معامله و رابطه با آمریکا سود ببرند، یک بحث مفصل دارد که در حوصله این مصاحبه نیست. به اعتقاد من، اصلی‌ترین این شرایط عبارتند از رهبری سیاسی مستقل و ملی، و هدفمند بودن برنامه‌های اقتصادی -- اجتماعی کشور مورد نظر.

من در اینجا مخصوصاً بحث سود و زیان را مطرح کردم و نه بحث «سلطه» را. واقعیت این است که سلطه یک رابطه است و فرم و مضمون این رابطه می‌تواند سیاسی، اقتصادی و یا جنبه دیگری داشته باشد. این که یک کشور چقدر و به چه فرمی و از چه طریقی زیر سلطه است یا نیست و آیا این سلطه فقط یک طرف دارد و یا یک شرط «هم‌وابستگی» وجود دارد، موضوع تئوریه‌ها و بحثهای زیادی بوده است و هنوز هم در علوم اجتماعی به جامعیتی در این باره دست نیافته‌ایم. از طرف دیگر، بحث سلطه به مقدار زیادی ذهنی --- تاریخی است و نشان از نحوه تفکر و سابقه روابط دارد. مثلاً تاریخ و تفکر روابط خارجی در ایران به مقدار زیادی گرفتار ذهنیت سلطه‌است و این ذهنیت خود نتیجه برخورد سلطه‌گرانه قدرتهای بزرگ با ما است. یعنی یک عینیت و واقعیت تاریخی به یک ذهنیت و تخیل امروزی تبدیل شده است. من می‌گویم ذهنیت و تخیل، نه برای این که بگویم سلطه طلبی مثلاً آمریکا واقعی نیست، بلکه می‌خواهم تأکید بکنم که حتی قبل از این که آمریکا فرصت سلطه بر ایران بعد از انقلاب را پیدا بکند، ما از آن یک ذهنیت داریم و درباره آن دچار تخیل می‌شویم. حال در عمل اگر به آمریکا اجازه برگشت به ایران داده بشود و ارتباط برقرار گردد، ممکن است رابطه سلطه دوباره ایجاد شود و البته ممکن است که ایجاد هم نشود، چون شرایط رهبری جامعه بعد از انقلاب و واقعیت سرمایه‌داری آمریکا بعد از جنگ سرد و در دنیای چندقطبی، تغییر عمده کرده است.

تصادفاً آمریکا هم درباره ایران دچار ذهنیت و تخیل است. آمریکا، ایران را مسؤول گرفتاری سیاسی منطقه می‌داند (یا حداقل تا این اواخر این طور فکر می‌کرد) و به ایران همه جور نسبت بد را می‌دهد و از انقلاب و از انقلابیون ایران بیزاری می‌جوید چرا که از آنها وحشت دارد. از دیدگاه آمریکا، انقلاب اسلامی هدفش برهم زدن نظم امریکایی منطقه و سلطه بر کشورهای همسایه است. تصادفاً آمریکا هم فکر می‌کند که ایران اسلامی و انقلابی یک کشور سلطه طلب است. این است که آمریکا هنوز هم حاضر نشده است که واقعیت ایران بعد از انقلاب را بپذیرد. بی‌دلیل نیست که سیاست تحریم آمریکا، تضعیف قدرت ایران را مد نظر دارد. در واقع ذهنیت و تخیل، نقش مهمی را در رابطه ایران و آمریکا بازی می‌کنند.

و اما این که می‌گویند آمریکا انقلاب اسلامی را به «رسمیت» شناخته است، حرف کاملاً درستی نیست. آمریکا، دولت بعد از انقلاب را بلافاصله به رسمیت شناخت و رابطه دیپلماتیک خود را با ایران ادامه داد تا این که موضوع گروگانها پیش آمد و با ما قطع رابطه کرد. تا قبل از این تاریخ، آمریکا به عناوین مختلف سعی کرد مسیر انقلاب را تغییر دهد و نیروهای طرفدار خودش را در درون رهبران جدید جا بزند.

این کاری است که همه قدرتهای بزرگ می‌کنند و به اصطلاح در ماهیت آنها است. سرمایه‌داری آمریکا طبیعتاً نمی‌خواست منافع خودش را در ایران از دست بدهد و دولت آمریکا به دنبال حفظ منافع ملی کشور خود بود. حال اگر این اهداف آمریکا، در مغایرت با اهداف انقلاب اسلامی قرار گرفت و باعث تضاد شد، امری است که به هر دو طرف این رابطه مربوط می‌شود. منطقی‌نمی‌شود از آمریکا انتظار داشت که از منافع ملی خودش دست بکشد برای این که ما یک انقلاب کرده‌ایم! و یا برعکس: ما از اهداف انقلاب دست برداریم چون منافع آمریکا در خطر افتاده است. رابطه کشورها هیچ‌گاه اینگونه عمل نکرده و نخواهد کرد. آمریکا حق دارد کماکان به دنبال منافع خودش باشد و ما هم حق داریم در چارچوب اصول انقلاب، منافع ملی جدیدی برای خودمان تعریف بکنیم و از آنها حفاظت نمائیم. اگر دو طرف پذیرفتند که در چارچوب واقعیت جدید، رابطه‌ای با ماهیت جدید و در چارچوب اصل برابری و احترام متقابل، به وجود بیاورند که خوب، و گرنه هر یک حق دارد که در قبال دیگری یک موضع منطقی (نه احساسی) اتخاذ کند.

دنیای جدید انتظار دارد که کشورها این مواضع را در چهارچوب برابری، احترام متقابل و قوانین و اصول بین‌المللی اتخاذ کنند.

و این که چرا آمریکا این اواخر خواهان نزدیکی بیشتری با ایران شده است، یک بحث مفصل دارد. من در جاهای دیگر این مصاحبه و نوشته‌های دیگرم به این دلایل اشاره کرده‌ام. واقعیت این است که هم سیاست مهار آمریکا به ورشکستگی رسیده است و هم سیاست ضد امریکایی ایران، بهره‌های زیادی عاید ایران نکرده است. هر دو کشور با سیاستهای نامناسب، کار خود را به جایی رسانده‌اند که چاره‌ای جز نزدیکی نمی‌بینند.

برقراری و یا عدم برقراری رابطه با آمریکا هیچ تغییری در این واقعیت نمی‌دهد. انقلاب ایران امروز بر سر یک دوراهی مهم تاریخی قرار دارد و نمی‌تواند از یک تصمیم برای انتخاب یک مسیر جدید بگریزد. ادامه راه گذشته، عملاً غیرممکن است، در حالیکه انتخاب بین دوراه جدید، تغییر سریع و یا تغییر تدریجی، دلیل اصلی تنش در جامعه است. و انتخاب این یا آن مسیر نباید ربطی به آمریکا و یا رابطه با آن داشته باشد. تصادفاً و متأسفانه موضوع رابطه با آمریکا در افزایش این تنش نقش پیدا کرده است که فکر می‌کنم خوشایند ایران و انقلاب نیست. رابطه با آمریکا یک امر استراتژیکی برای جمهوری اسلامی است که نباید درگیر بازیهای جناحی بشود و نیاز به هماهنگی در عالی‌ترین سطوح رهبری دارد. در عین حال، ارتباطات بین دو کشور باید از شفافیت کامل برخوردار باشد. امیدوارم که این طور بشود.

(ادامه دارد)